Getty Images

تحلیلگر مسائل امریکا در گفت‌وگو با «ایران» تبیین کرد

استفاده واشنگتن از تجربه ۱۱ سپتامبر برای جنگ‌های سایبری و نیابتی

گفت و گو

حسین فاطمی
خبرنگار

۲۲ سال از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گذشت؛ اتفاقی که چه حاصل برنامه امریکایی‌ها بوده یا توسط تروریست‌ها انجام گرفته باشد، در برهه‌ای نظام جهانی را به سمت «نظام تک‌قطبی ارشادی» برد که امریکا تعیین‌کننده تحولات جهانی بود، اما اکنون دو دهه پس از آن واقعه به نظر می‌رسد، هم نظام بین‌الملل دیگر ماهیت گذشته را ندارد و هم امریکایی‌ها توان سابق را برای تعیین‌کنندگی از دست داده‌اند و به عبارتی میدان خاورمیانه را اگر نه به طور کامل، در اندازه‌ای قابل توجه به رقبا واگذار کرده‌اند. با در نظر گرفتن این نکات، «ایران» در بیست و دومین سالگرد واقعه ۱۱ سپتامبر به گفت‌وگو با امیرعلی ابوالفتح نشسته است تا در گپ و گفت با این تحلیلگر ارشد مسائل امریکا، مداقه دقیق‌تری در قبال چرایی تغییر نگاه امریکا به مقولاتی مانند «تروریسم» و «جنگ» طی ۲۲ سال بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشته باشد که در ادامه از نظر می‌گذرانید.

قطعاً نظام بین‌الملل در سال ۲۰۰۱ به واسطه ۱۱ سپتامبر که یک نظام تک قطبی بود اکنون به یک نظام چند قطبی متغیر و سیال تغییر پیدا کرده است. لذا دیگر امریکا آن قدرت نظامی تعیین کننده را در دنیا ندارد. قدرت روز افزون رسانه‌ها و فضای مجازی و همچنین واکنش مؤثر و سریع افکار عمومی در جهانی قبال تحولات باعث شده است که اکنون امریکا در قبال هرگونه گزینه نظامی یک واکنش محتاطانه از خود نشان دهد

در بیست و دومین سالگرد واقعه ۱۱ سپتامبر، سؤالی که بیش از همه خودنمایی می‌کند این است که آیا ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری در ایالات متحده امریکا پس از دو دهه در قبال موضوع تروریسم دچار چرخش و تغییر نگاه شده است؟

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید به خود واقعه ۱۱ سپتامبر بازگردیم. به هر حال ایالات متحده امریکا در آن دوره به واسطه همین واقعه و به نام مبارزه با تروریسم به دو کشور افغانستان و عراق حمله کرد. در ادامه هم این موضوع بیش از دو دهه کاخ سفید در دولت‌های مختلف جمهوری‌خواه و دموکرات با همین بهانه (مبارزه با تروریسم) به شکل مستقیم یا غیرمستقیم حملات و تجاوزات خود را به سوریه، یمن، لیبی و دیگر کشورها ادامه داد. لذا در پاسخ به سؤال شما به نظر من هنوز تغییر یا چرخشی در نگاه ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری در ایالات متحده امریکا پس از دو دهه از حادثه ۱۱ سپتامبر در قبال تروریسم ایجاد نشده است.

اما تحولات این هفته‌ها در خاورمیانه حکایت از چیز دیگری دارد؟

گفته من به معنای آن نیست که واشنگتن در مقام استفاده ابزاری و نگاه تاکتیکی از مقوله تروریسم رویه جدیدی را تعریف نکرده باشد.

پس شما هم قائل به تغییر هستید؟

بله، اما این تغییر در سطح راهبردی نیست بلکه تاکتیکی است. باید بپذیریم که امریکا قبل از ۱۱ سپتامبر هم همواره یک نگاه مبتنی بر منافع خود نسبت به موضوع تروریسم داشت، کما اینکه در خصوص حمله به برج‌های تجارت جهانی هم شاهد این مسأله بودیم و دولت جورج بوش به نام مبارزه با تروریسم به دنبال تحقق منافع خود در کشورهایی مانند افغانستان، عراق و خاورمیانه بود. آن چیزی که مطرح کردم، دال بر این است که ایالات متحده امریکا کماکان خود را پرچمدار مبارزه با تروریسم در منطقه و جهان می‌داند و در آن سو هرگونه مخالف خود را هم سردمدار تروریسم معرفی می‌کند و با هجمه و جنگ روانی علیه آنها نهایتاً مقدمات حمله نظامی را فراهم می‌کند. پس نگاه راهبردی امریکا تغییر پیدا نکرده است و هیچ چرخشی در مقوله تروریسم صورت نگرفته است، بلکه اینجا شاهد یک تغییر نگاه تاکتیکی و استفاده ابزاری هستیم، چنانکه در این سال‌ها امریکایی‌ها موضوع تروریسم خوب و بد را برای خود تعریف کرده‌اند. در این چهارچوب، امریکایی‌ها بنا به اقتضائات زمانی و مکانی در هر منطقه از ابزارهای مختلف به شکل راهبردی یا تاکتیکی استفاده می‌کنند، چه بسا موضوع حمایت یا عدم حمایت از برخی کشورها یا حمایت و عدم حمایت از جریان اپوزیسیون آن دولت‌ها و کشورها را ابزارهای خود می‌دانند. در این راستا قطعاً می‌توان به این موضوع هم اشاره کرد که امریکا این ابزار را برای خود محفوظ می‌داند و در هر جایی که لازم بداند می‌تواند از گروه‌های تروریستی هم در راستای منافع خود استفاده کند. یعنی زمانی که موضوع ارتباط با یک کشور میسر نباشد یا نظام حاکم در آن کشور همسو با منافع امریکایی‌ها نباشد و جریان اپوزیسیون هم قدرت لازم برای برکناری آن دولت را نداشته باشد، بدیهی است که از تروریسم استفاده کند و در اینجا برای خود توجیهی به نام تروریست‌های خوب دارد.

با همین ارزیابی شما در برهه یک دهه به چه دلیل یا دلایلی واشنگتن به سمت خلق گروه‌های تروریستی جدید چون داعش رفت، آیا جریان‌های تروریستی قبل ۱۱ سپتامبر دیگر کارایی لازم را نداشتند؟

موضوع کارایی نیست، موضوع فضای جدید در نظام بین‌الملل است که ضرورت ایجاد نیروهای جدید تروریستی در خدمت اهداف واشنگتن را پررنگ کرده بود. از این رو اگر فرضی را مطرح کنیم که ایالات متحده امریکا در تأسیس و خلق داعش نقشی نداشته است، قطعاً باید اذعان داشت که این جریان تروریستی بدون حمایت سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی و بخصوص لجستیکی امریکایی‌ها توان عملیات در خاک سوریه و عراق را نداشتند. لذا آنچه باعث شد داعش توسط حمایت امریکا مانند یک غده سرطانی در منطقه رشد و گسترش پیدا کند موضوع منافع ایالات متحده بود که سعی داشت با تأثیرات مدنظر خود در سوریه و عراق نظم جدید امنیتی را در کل منطقه ترسیم کند و این هدف با جریان‌های تروریستی قبل ۱۱ سپتامبر و مشخصاً القاعده میسر نبود چون تاریخ انقضایش سرآمده بود و نیاز به جریان تازه تروریستی چون داعش بود.

این سؤال را از آن جهت پرسیدم که آیا مسأله صرفاً تداوم جنگ اوکراین و تأثیر آن بر تغییر نظم نوین جهانی است که باعث شده امریکا ضرورت احیای داعش را احساس کند یا مسأله انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا هم می‌تواند دخیل باشد؟

قطعاً مسأله انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ ایالات‌متحده امریکا هم اثرات خود را دارد و دولت بایدن در تلاش است با احیای تروریسم داعش برخی اهداف خود را در منطقه محقق کند که به یک برگ برنده جدی در آستانه انتخابات دست یابد. اما نکته مهم اینجاست که موضوع صرفاً به دولت بایدن، دونالد ترامپ، اوباما و جورج‌بوش پسر ختم نمی‌شود. قبل از ۱۱سپتامبر هم، دولت‌های امریکا همواره سعی کرده‌اند از موضوع دشمن خارجی، امنیت ملی امریکا و در سال‌های اخیر تمرکز روی موضوع مبارزه با تروریسم یک استفاده ابزاری سیاسی و انتخاباتی داشته باشند که در برهه‌های مختلف با شدت و ضعف همراه بوده است. اما هر دولتی سعی کرده است استفاده ابزاری خود را از تروریسم و تروریست‌ها داشته باشد. البته ۲۲سال از واقعه ۱۱ سپتامبر گذشته است و نسل جوان امریکایی که اکنون بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن دارند، دیگر ارتباط چندانی با این واقعه ندارند و واقعه ۱۱ سپتامبر دیگر نمی‌تواند روی تصمیم‌گیری آنها اثرگذار باشد. به همین دلیل مقوله مبارزه با تروریسم طی این سال‌ها کارکرد سابق را ندارد و اینجاست که دوباره تأکید می‌کنم جریان‌هایی مانند القاعده دیگر کارایی نداشت، چون نمی‌توانست در فضای جدید، منافع امریکا را محقق کند لذا موضوع خلق داعش و اکنون احیای آن مدنظر است، کما اینکه تروریسم داعش توانست با عملیات‌هایی طی سال‌های گذشته در قلب اروپا و امریکا دوباره خطر تروریسم را به محلی برای استفاده ابزاری در زمان انتخابات تبدیل کند. با وجود این، من معتقدم کماکان مسأله‌ای که می‌تواند در انتخابات تعیین‌کننده باشد، مشکلات داخلی امریکا و توانایی دولت‌ها برای حل بحران‌هایی مانند معیشت، مالیات، تأمین اجتماعی، مسکن، سوخت، دارو و درمان و نظایر آن است. پس موضوع تروریسم و تروریست‌ها آنگونه که باید نقطه تعیین‌کننده‌ای در پیروزی یا شکست نامزدهای ریاست‌جمهوری نیست، مگر آنکه دوباره اتفاقی مانند ۱۱سپتامبر و تروریسم به شکل مستقیم امنیت ایالات‌متحده امریکا را تحت تأثیر قرار دهد که در شرایط کنونی بسیار بعید است چنین اتفاقی مجدداً تکرار شود. هرچند که سناریوی پررنگی هم مطرح است که اساساً واقعه ۱۱ سپتامبر از اساس برنامه‌ریزی خود دولت امریکا برای ترسیم نظم جدید سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی در منطقه بوده است.

در سایه همین جمله آخرتان این سؤال مهم نیز مطرح است که چطور بعد از دو دهه، امریکا که به شکل تقریباً همزمان حمله و تجاوز به افغانستان و بعد از آن عراق را به فاصله کمتر از ۲ سال اجرایی کرد، حاضر به ترک افغانستان شد اما کماکان به هر دلیلی سعی دارد در عراق، سوریه و منطقه خاورمیانه حضور نظامی داشته باشد. در حالی که به نظر می‌رسد از نظر ژئوپلیتیک وژئواستراتژیک، افغانستان به دلیل مجاورت و هم‌مرزی با جمهوری اسلامی ایران، پاکستان، هندوستان، چین و همچنین نزدیکی به روسیه می‌تواند یک محل ایده‌آل برای واشنگتن محسوب شود؟

این سؤال مهم شما از ابعاد مختلف باید مورد بررسی قرار بگیرد. بله شاید چنین به نظر برسد که از نظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک کشوری مانند افغانستان برتری‌های خود را نسبت به عراق داشته باشد، اما باید این را هم در نظر گرفت که افغانستان از منظر ژئوپلیتیک جزو خاورمیانه به شمار نمی‌رود و در امتداد آن قرار دارد. لذا تأثیر تحولات خاورمیانه در افغانستان و همچنین آسیای میانه دیده می‌شود. اما نکته بسیار مهم دیگری که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، موضوع امنیت رژیم صهیونیستی است. اتفاقاً یکی از دلایلی که باعث شده دولت بایدن، موضوع احیای داعش را در دستور کار قرار دهد به دلیل حفظ امنیت رژیم صهیونیستی است که طی ماه‌های اخیر دچار بحران‌های داخلی و شکنندگی در ساختار سیاسی، ارتش و نهاد نظامی شده است. از طرف دیگر احیای داعش می‌تواند این فضا را برای واشنگتن ایجاد کند که مزاحمت‌هایی را برای ایران، سوریه و عراق در مجاورت مرزهای فلسطین اشغالی شکل دهد، این در حالی است که افغانستان از نظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک نمی‌تواند این اهداف و مشخصاً امنیت رژیم صهیونیستی را برای امریکا محقق کند. در نتیجه واشنگتن به هر دلیل و بهانه‌ای سعی دارد حضور نظامی خود را در عراق و مشخصاً سوریه حفظ کند.

نکته مهم دیگری که به هیچ وجه نباید نادیده گرفت، این است که اگرچه شاهد خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان بودیم، اما این نکته به معنای آن نیست که ساختار تصمیم‌گیری در هیأت حاکمه ایالات‌متحده، افغانستان را به کل از دستور کار خود خارج کرده باشد. همان‌طور که به‌درستی اشاره کردید وضعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک افغانستان در مجاورت مرزهای جمهوری اسلامی ایران، هندوستان، پاکستان و به‌خصوص چین و همچنین نزدیکی افغانستان با روسیه قطعاً شرایطی را ایجاد کرده است که ایالات‌متحده امریکا نمی‌تواند افغانستان را فراموش کند. لذا این‌گونه مطرح است که امریکایی‌ها به دنبال امنیتی‌کردن فضای افغانستان برای جولان ناامنی از طریق حمایت از جریان‌های تروریستی مانند داعش خراسان هستند که متأسفانه طی چند ماه اخیر شاهد دو حمله تروریستی به حرم شاهچراغ بودیم. بنابراین نباید دچار اشتباه محاسباتی شویم و تصور کنیم امریکایی‌ها افغانستان را رها کرده‌اند.

به موضوع جنگ اوکراین اشاره کردید که سهم خود را در تغییر نگاه امریکایی نسبت به مقوله تروریسم و استفاده ابزاری از آنها برای درگیر کردن روسیه داشته است. در همین راستا پرسش کلیدی‌تر آن است که طی دو دهه بعد از حمله ۱۱ سپتامبر، آیا آن گونه در محافل سیاسی و رسانه‌ای و کارشناسی مطرح است دیگر ایالات متحده امریکا، فارغ از اینکه چه دولتی روی کار باشد به سمت اقدام نظامی مشابهی مانند حمله به افغانستان و اشغال عراق خواهد رفت یا خیر؛ چون مشخصاً در بازه ۲۲ سال گذشته، هم دولت باراک اوباما و بخصوص دولت ترامپ و همچنین دولت جو بایدن سعی دارند از هرگونه درگیری مستقیم، جنگ کلاسیک و اشغال کشورها خودداری کرده و با اجماع‌سازی در تلاش هستند که هزینه هرگونه اقدام نظامی را با دیگر بازیگران و همپیمانان خود تقسیم کنند. به همین دلیل باید پرسید نگاه ایالات متحده امریکا در این ۲۲ سال بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قبال مقوله جنگ هم تغییر پیدا کرده است؟

قطعاً امریکایی‌ها با تجربیات تلخی که در افغانستان و عراق به دست آورده‌اند رسماً به هرگونه جنگ قرن بیستمی و درگیری و تنش نظامی کلاسیک پایان داده‌اند. لذا امریکا دیگر به سمت استقرار نیروی نظامی وسیع با هدف اشغال کشورها نخواهد رفت که بخواهد نظام مستقر سیاسی در آن کشورها را ساقط کند. البته این نکته پیش از موضوع جنگ اوکراین هم مطرح بود. چون به هر حال وضعیت نظام بین‌الملل بخصوص بعد از بحران مالی ۲۰۰۸ میلادی شرایطی را ایجاد کرد که دیگر کشورها و مشخصاً امریکا به دنبال کاهش هزینه‌های نظامی و لجستیکی خود در عملیات‌های نظامی بودند.

از طرف دیگر طی این ۲۲ سال تبعات و هزینه‌های سیاسی و دیپلماتیک زیادی برای امریکا از منظر حقوق بشری به دلیل کشتار، خونریزی، تجاوز، نابود کردن زیرساخت‌ها و جنایت علیه غیرنظامیان، زنان و کودکان در کشورهایی مانند عراق و افغانستان شکل گرفت که باعث شد واشنگتن به شکل هوشمندانه‌تری و ذیل استفاده از اجماع جهانی و بین‌المللی به سمت اقدام نظامی موقت پیش برود که هزینه‌های آن در ابعاد مختلف بین بازیگران ذی‌مدخل تقسیم و اصطلاحاً سرشکن شود. البته این مسأله به معنای آن نیست که امریکایی‌ها دیگر به دنبال جنگ یا اقدام نظامی نیستند، بلکه اکنون به سمت رفتارهای تاکتیکی و ضربه‌های نظامی پیش رفته‌اند، نه اینکه بخواهند جنگ کلاسیک در قالب حمله گسترده، اشغال کشورها و تغییر ساختار سیاسی را اجرایی کنند. از طرف دیگر امریکایی‌ها به جای استفاده گسترده از گزینه نظامی سعی دارند موضوع اجماع بین‌المللی و همچنین تحریم‌ها را جایگزین سناریوهای نظامی کنند که قطعاً هزینه‌ها و تبعاتش برای امریکا بمراتب کمتر از جنگ است. همزمان با آن امریکایی‌ها طی این سال‌ها به جای جنگ کلاسیک به سمت جنگ‌هایی مانند جنگ‌های سایبری، جنگ‌های نیابتی، جنگ‌های روانی، جنگ‌های رسانه‌ای، جنگ دیپلماتیک و نظایر آن هم رفته‌اند.

پس رفتار امریکایی‌ها در قبال جنگ اوکراین را چگونه می‌بینید.

اینجا موضوع جنگ اوکراین کاملاً متفاوت است. چون طرف امریکایی‌ها، روسیه به عنوان دومین قدرت برتر نظامی جهان، عضو دائم شورای امنیت و دارای حق وتو است که یک قدرت اتمی نیز به شمار می‌رود. به همین دلیل امریکایی‌ها به هیچ عنوان مسأله جنگ مستقیم نظامی را توصیه نمی‌کنند، چه برسد به اینکه خودشان مستقیماً با روسیه وارد درگیری شوند! نکته دیگری که نباید فراموش کرد، این است که اتفاقاً امریکایی‌ها در این یک سال و نیمی که از جنگ اوکراین می‌گذرد، تلاش کرده‌اند از طریق اجماع بین‌المللی و تحریم به موازات حمایت تسلیحاتی، نظامی و مالی از اوکراین، فضا را به سمتی پیش ببرند که دیگر تجربیات تلخ عراق و افغانستان تکرار نشود. چون امریکا می‌داند بعد از دو دهه حضور در افغانستان و سال‌ها جولان در منطقه خاورمیانه نتوانست به برتری نظامی دست پیدا کند چه برسد به جنگ با روسیه که قطعاً اقتضائات خود را دارد.

به همین دلیل است که امریکایی‌ها، نه خود تمایل به جنگ مستقیم با روسیه را در قبال اوکراین دارند و نه حتی به کی‌یف توصیه می‌کنند که جنگ را به شکل مستقیم وارد خاک روسیه کنند. البته این را هم تکرار می‌کنم همزمان با آن، امریکایی‌ها طی جنگ اوکراین به جای جنگ کلاسیک و درگیر شدن با روس‌ها به سمت جنگ‌هایی مانند جنگ‌های سایبری، جنگ‌های نیابتی ذیل حمایت تمام عیار از اوکراین، جنگ‌های روانی، جنگ‌های رسانه‌ای، جنگ اقتصادی، تحریم و جنگ دیپلماتیک و نظایر آن علیه روسیه هم رفته‌اند. مضافاً از جنبه دیگر این سؤال شما می‌تواند مؤیدی بر گفته‌های قبلی من هم باشد...

چطور؟!

چون اتفاقاً به موازات آنکه امریکایی‌ها سعی کرده‌اند از درگیری مستقیم با روسیه در جنگ اوکراین خودداری کنند، تلاش‌های جدی هم برای احیای جریان‌های تروریستی مانند داعش در سوریه دارند تا مجدداً روسیه را در این کشور (سوریه) و منطقه درگیر کند که از تمرکز مسکو در قبال جنگ اوکراین کاسته شود، بویژه در این روزها و هفته‌ها که ضد حمله اوکراین شروع شده است. به موازات آن باید این نکته را هم در نظر گرفت که قطعاً نظام بین‌الملل که از سال ۲۰۰۱ به واسطه ۱۱ سپتامبر تبدیل به یک نظام تک قطبی شد اکنون به یک نظام چند قطبی متغیر و سیال تغییر پیدا کرده است. لذا دیگر امریکا آن قدرت نظامی تعیین کننده را در دنیا ندارد. قدرت روز افزون رسانه‌ها و فضای مجازی و همچنین واکنش مؤثر و سریع افکار عمومی جهانی در قبال تحولات باعث شده است امریکا در قبال هرگونه گزینه نظامی یک واکنش محتاطانه از خود نشان دهد. البته این مسأله به معنای آن نیست که اقدام و تصمیم امریکا دیگر منشأ اثر نخواهد بود.

با این تفاسیر اگر بخواهیم دوباره به افغانستان و همچنین منطقه خاورمیانه و کشورهای عربی بازگردیم، آیا آن گونه که برخی معتقدند امریکا دیگر توان سابق را در منطقه غرب آسیا و آسیای میانه از دست داده است؟

اجازه دهید از واژه درست‌تر استفاده کنیم قطعاً امریکا توان دارد و همچنان هم به منطقه غرب آسیا اشتیاق دارد، منتهی توانش قدری فرسوده شده است که دلایل خاص خود را دارد.

مثلاً چه دلایلی؟

ببینید بعد از دوره اوباما نگاه امریکا به منطقه غرب آسیا دیگر موضوع نیاز به دریافت انرژی، گاز و نفت خام نیست. طی سال‌های دولت اوباما راهبرد نگاه به شرق، اولویت سیاست خارجی امریکا بود، اما به موازات آن، این منطقه همچنان به دلیل حفظ امنیت رژیم صهیونیستی برای کاخ سفید مهم بوده و هست. از طرف دیگر بعد از جنگ اوکراین هم مجدداً موضوع انرژی نقش تعیین کننده‌ای به خاورمیانه داد. چون مسأله ترانزیت انرژی توسط کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در ثبات جهانی قیمت انرژی و به تبع آن قیمت حامل‌های انرژی، گاز و سوخت در امریکا، آن هم در آستانه انتخابات سال آتی اثرگذار است. به همین دلیل امریکا چه بخواهد چه نخواهد، باید برنامه خود را برای خاورمیانه داشته باشد. از طرف دیگر طی هفته‌های اخیر شاهد اعزام نیروهای نظامی امریکایی و جنگ‌افزارها و تسلیحاتش به منطقه بوده‌ایم که قطعاً به منظور جنگ نظامی گسترده نیست، بلکه جو بایدن سعی دارد در قالب همان عملیات روانی از این تحرکات نظامی استفاده کند. مجدداً باید خاطر نشان کرد که امریکایی‌ها طی ۲۲ سال بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و کسب تجربیات تلخ در جنگ افغانستان و عراق دیگر به جای جنگ کلاسیک به سمت جنگ‌هایی مانند جنگ‌های سایبری، جنگ‌های نیابتی، جنگ‌های روانی، جنگ‌های رسانه‌ای، جنگ دیپلماتیک و نظایر آن رفته‌اند.

قطعاً برنامه امریکایی‌ها برای احیای داعش یک هدف محوری دارد و آن هم درگیر کردن روسیه و همچنین ایران در منطقه است. البته این نکته مهم را هم باید در نظر گرفت که موضوع احیای داعش که طی ماه‌ها و ماه‌های اخیر دوباره در محافل کارشناسی و رسانه‌ای مطرح شده است مشخصاً در قبال سوریه و منطقه شرق فرات است، وگرنه طی این سال‌ها داعش به خصوص در افغانستان و همچنین در قاره آفریقا و در حال بشدت نقش آفرین و در حال جولان بوده است

برش

یکی از دلایلی که باعث شده دولت بایدن، موضوع احیای داعش را در دستور کار قرار دهد به دلیل حفظ امنیت رژیم صهیونیستی است که طی ماه‌های اخیر دچار بحران‌های داخلی و شکنندگی در ساختار سیاسی، ارتش و نهاد نظامی شده است. از طرف دیگر احیای داعش می‌تواند این فضا را برای واشنگتن ایجاد کند که مزاحمت‌هایی را برای ایران، سوریه و عراق در مجاورت مرزهای فلسطین اشغالی شکل دهد، این در حالی است که افغانستان از نظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک نمی‌تواند این اهداف و مشخصاً امنیت رژیم صهیونیستی را برای امریکا محقق کند